

■ **محمد رضا کاشانی**

قیام تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱از شاخص‌ترین صحنه‌های هماوردی ملت ایران با دولت استعماری انگلستان و عوامل داخلی اوست. پس از گذشت قریب به هفت دهه، به‌رغم آنکه دربارهٔ این رویداد غرور آفرین معاصر بسیار سخن رفته اما همچنان جای دارد که از آن، خاطرات و تحلیل‌های روزآمدتری بیان شود. در گفت و شنود پیش‌رو، جناب دکتر ناصر تکمیل همایون – که خود از فعالان این خیزش تاریخی است– دیدگاه‌های خود را در این باره بازگفته است. امید آنکه علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

مستندات تاریخی نشان می‌دهد که قوام السلطنه از مدت‌ها قبیل در فکر نخست‌وزیر شدن بود و بسیاری از مردم و سیاسیون هم غیر از او، جانشینی برای دکتر مصدق تصور نمی‌کردند. در چنین فضایی، آیا استعفای دکتر مصدق سؤال‌برانگیز نیست؟ قوام از قوم و خویش‌های نزدیک دکتر مصدق بود و به همین دلایل به او احساس نزدیکی می‌کرد. در آن زمان هم عملاً دو نفر رقیب دکتر مصدق بودند: قوام و سیدضیا. دکتر مصدق شدیداًاز سیدضیا بدش می‌آمد و ماجرای کودتای رضا خان و انحلال سلسله قاجار را از ناحیه او می‌دانست. دکتر مصدق می‌دانست که اگر کنز برود، لاجرم یکی از این دو نفر نخست‌وزیر خواهد شد. قوام طرفدار لغو قرارداد سابق نفتی و تنظیم قرارداد جدیدی با انگلستان بود، اما ابتدا طرفدار ملی شدن نفت نبود. کسانی که جنبه اقتصادی نفت برایشان مهم‌تر از جنبه استقلال ملی بود، همیشه از قوام طرفداری می‌کردند. به هر حال من تصور نمی‌کنم که دکتر مصدق صد در صد مطمئن بود که اگر استعفا بدهد، قوام السلطنه جای او را خواهد گرفت.

به هر حال نهضت ملی نفت با استعفای دکتر مصدق – که بدون اطلاع هم‌زمان و حتی دوستان نزدیکش صورت گرفت– عملاً با خلأ و بحران بزرگی روبه‌رو شد. با توجه به روزنامه‌های آن دوره، حتی اگر تصور کنیم که دکتر مصدق حدس هم می‌زده که قوام جای او را خواهد گرفت، این یک حدس قوی بوده. دکتر مصدق خوب می‌دانست که قوام ملی شدن صنعت نفت موافق نیست و تمام زحمات او و هم‌زمانش را در این زمینه به باد خواهد داد. پس سبب استعفاي او در آن شرایط بحرانی چه بود؟

من فکر می‌کنم دکتر مصدق می‌دانست که آیت‌الله کاشانی مهره سنگین و وزینی است و در ست هم فکر می‌کرد. او تصور نمی‌کرد که اگر استعفا بدهد، با وجود آیت‌الله کاشانی، نهضت نفت با بحران روبه‌رو شود. بعضی‌ها هم معتقدند درست است که دکتر مصدق به دادگاه لاهه رفت و از حقوق ملت ایران دفاع کرد، ولی هیچ معلوم نبود که دادگاه لاهه به نفع ایران رأی بدهد و هنوز هم چمدان‌های گدازنده بود که دکتر مصدق استعفا داد. شاید علت استعفايش همین بود. شاید علتش این بود که نمی‌خواست با شکست کنز برود و تئوریش را هم نمی‌کرد که پاسخ دادگاه لاهه مثبت باشد. خوشبختانه موقعی که چمدان ریاست دولت را قبول کرد، جواب مثبت دادگاه لاهه هم آمده بود.

بی‌تردید تلاش آیت‌الله کاشانی برای بازگرداندن دکتر مصدق و قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، نقطه عطف و تاریخ معاصر ایران است، اما دکتر مصدق در یک سال بعدی زمامداری نتوانست قرارداد‌های نسبتاً قابل قبولی با دیگر کشورها به خصوص با امریکایی‌ها – که طالب دوره نفت ایران شده‌بودند– ببندد و همه پیشنهادها را رد کرد و اوضاع اقتصاد را به مرحله‌ای رساند که اکثر مردم فقط خواهان تغییر وضعیت بودند. دیدگاه شما در این باره چیست؟

من این تحلیل را قبول ندارم. اگر دادگاه لاهه به نفع ایران رأی نمی‌داد و دکتر مصدق کنار می‌رفت، شاید بیشتر به نفعش بود. برخی سعی می‌کنند این طور استدلال کنند که شاه از هنگام زمامداری فروغی ۲۸ مرداد آدم روشنفکر و تحصیل‌کرده و دموکراتی بود و بعد از ۲۸ مرداد ناگهان تبدیل به موجودی دیکتاتور و مستبد شد. من ابتدا این حرف را قبول ندارم. شاه از همان دوره فروغی در مسائل سیاسی و نظامی دخالت و فتنه‌انگیزی می‌کرد منتها فروغی آدمی نبود که به یک جوانک تازه‌کار و بی‌تجربه میدان بدهد. به نظر من دکتر مصدق، به قانون مشروطیت معتقد بود. او یک شاه تشریفاتی و غیرمستول را قبول نداشت که مثل تمام دولت‌های مشروطه، عملاً فقط به عنوان یک سمبل و نماد عمل کند. قبیل از آن دولت‌های ضعیف، همیشه اختیار وزارت جنگ و چند وزارتخانه مهم دیگر را به شاه داده بودند. دکتر مصدق می‌خواست این بساط را به‌هم بریزد و به سمت مشروطه واقعی قدم بردارد. شاه هم توسط امرای ارتش و عواملی که در آنجا داشت، باخبر شده بود که در ارتش، مخصوصاً در نیروی هوایی، زمینه‌های آشوب و اغتشاش وجود دارد و سخت‌ترسیده بود. دکتر مصدق معتقد بود اگر وزارت جنگ را از شاه بگیرد، عملاً امکان فتنه‌انگیزی را از او گرفته‌است. بنابراین از نظر من تصمیم دکتر مصدق درست و با روح قانون اساسی منطبق بود.

اما استعفای دکتر مصدق دست شاه را باز می‌کرد که به هر کسی را که دلش می‌خواهد

کاری بیاورد…

شاه کلاز هر نخست‌وزیری که از خودش اختیار و اراده‌ای داشت، خوشش نمی‌آمد. فروغی، قوام‌السلطنه، رزم‌آرا، حتی سیدضیا چه رسد به دکتر مصدق که همواره مورد نفرت شاه بود. در خواست وزارت جنگ از شاه، به نظر من حرکت بسیار دموکراتیک و صحیحی بود. البته این بهانه را هم به دست شاه داد که در صورت استعفای مصدق، او فعال مابشاه بشود و هر کاری که دلش می‌خواهد بکند. در حالی که اگر شاه با این

اگر کاشانی نبود واقعه ۳۰ تیر هم به وجود نمی‌آمد

«جستارهایی در زمینه‌ها و پیامدهای قیام تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱» در گفت‌وشنود با ناصر تکمیل‌همایون



«جستارهایی در زمینه‌ها و پیامدهای قیام تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱»

در گفت‌وشنود با ناصر تکمیل‌همایون

اگر کاشانی نبود

واقعه ۳۰ تیر هم به وجود نمی‌آمد

درخواست دکتر مصدق موافقت می‌کرد، دکتر مصدق واقعاً یک پیروزی بزرگ دست پیدا می‌کرد.

دکتر مصدق معمولاً وانمود می‌کرد جزئی‌ترین مسائل دربارهٔ نهضت ملی را با افکار عمومی در میان می‌گذارد. چه‌شد که موضوع استعفا را حتی با نزدیک‌ترین دوستانش هم در میان نگذاشت؟

به نظر من دکتر فاطمی و اعضای ردیف اول جبهه ملی در جریان بودند، ولی اگر این موضوع را با مردم در میان می‌گذاشت، شاید مخالفت علنی با شاه تلقی می‌شد و از سوی امکان سواستفاده حزب توده بود.

وجود داشت. او در استعفانامه‌اش می‌نویسد که چرا اصرار داشته وزارت جنگ را بگیرد و بعد هم به شاه

می‌نویسد که اگر بقدری اعتماد ندارید، ان‌شاه‌الله کسی را انتخاب می‌کنید که در شرایط فعلی بتواند منافع مملکت را در نظر بگیرد و تأمین کند.

اما بقیایی و مکی قطعاً خبر نداشتند…

در مورد این دو نفر در کتابی خوانده‌ام که قوام در مدتی که پنهان بود، به دکتر مصدق تلفن زد و گفت: «یعنی ما این‌قدر بد و خائن هستیم که اعضای نهضت ملی این قدر به ما محش می‌دهند؟» و دکتر مصدق جواب می‌دهد: «مکی و بقیایی دست پرورده خود حضر تعالی در حزب دموکرات هستند!» این

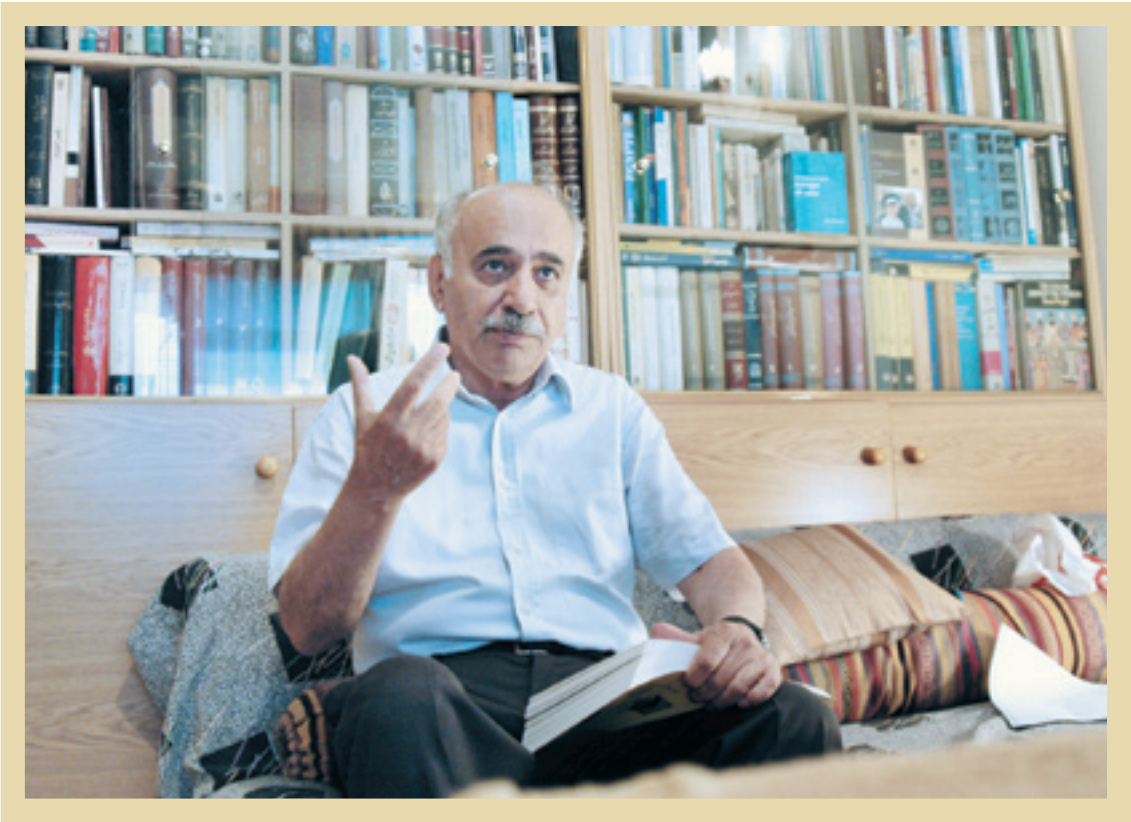
جمله نشان می‌دهد که دکتر مصدق به همه اعضای جبهه ملی هم اعتقاد کامل نداشته و به خودش حق می‌داده که قضیه استعفا را از آنها پنهان کند.

من باز هم مایلیم این سؤال را تکرار کنم که: آیا مصدق نمی‌دانست پس از او چه کسی قرار است نخست‌وزیر شود؟ علاوه بر این، او که در آن دوره از حمایت مردمی بسیار بالایی برخوردار بود، آیا نمی‌شد کم‌هز بنه‌تری را برگزیند؟

اولاً این مسئله را در نظر داشته باشید که شاه مدت‌ها بود می‌خواست کس دیگری را جای مصدق بیاورد، چون تنها هدفش شکست نهضت ملی بود. او حتی به الهلیار صالح هم نظر مثبت داشت. اما یک روز در حوضخانه مجلس شورای ملی بر سر اینکه چه کسی جای دکتر مصدق بیاید، بین یاشایگان و معظمی بحث می‌شود. شنیدم که دکتر بقیایی به آنجا رفته و دو سه تافحش ریکم هم داده که: فلان فلان شده‌ها! هیچ کس جز مصدق نباید نخست‌وزیر شود! شاید چون دکتر بقیایی می‌دانست که خودش جزو گزینه‌های نخست‌وزیری نیست، این حرف را زده بود. عده‌ای هم می‌گویند واقعاً علاقه داشت که دکتر مصدق برگردد. در هر حال شاه دل خوشی از مصدق و محبوبیت او نداشت و دلش می‌خواست او برود.

به عنوان جمله معترضه، به نظر شما مصدق نهضت ملی را به وجود آورد یا بالعکس؟ هواداران دکتر مصدق خیلی دلشان می‌خواهد این طور تصور کنند، ولی به اعتقاد من این نهضت ملی بود که رهبر خود را پیدا کرد. اگر هر کس دیگری هم می‌آمد و با خلوص نیت برای این نهضت کار می‌کرد، دکتر مصدق می‌شد.

به نظر شما آیت‌الله کاشانی و دکتر بقیایی چرا آن قدر تلاش کردند مصدقی را که خود تمایلی به بازگشت نداشت برگردانند؟ آیا در شناخت خود اشتباه نکردند؟



دکتر مصدق در کتابخانه

آدم باشخصیت و برجسته‌ای که در رأس قیام ۳۰ تیر حضور داشت، آیت‌الله کاشانی بود که همه مردم، بازاری‌ها، دانشگاهی‌ها و… به ایشان اعتماد و اعتقاد داشتند. بقیه اگر کاری هم می‌کردند، زیر این لوا بود. البته نقش احزاب ملی را نباید نادیده گرفت، ولی حرف آیت‌الله کاشانی بالای همه حرف‌ها بود. مخصوصاً که ذر‌های ترس در جثه کوچک او نبود. سراپا شهامت بود و شجاعت

است. او هر چیزی را که به نفع خودش بود قبول می‌کرد. در عین حال که عقده شدیدی هم از مصدق به دل داشت. شاید اگر هر کس دیگری در صدر نهضت ملی بود، زیر بار می‌رفت، ولی با مصدق ابتدا ایش به یک جوی نمی‌رفت. اصلاحات ارضی هم تا وقتی که به اسم امینی و ارسنجانی بود، زیر بار ترفت، ولی وقتی به اسم خودش شد قبول کرد.

به نظر شما بیانیه قوام چه کسانی را به وحشت انداخت و چه کسانی نترسیدند؟

کسانی که قبلاً وزیر کابینه‌های دیگر بودند و در دوره هفدهم یک‌مرتبه مصدقی شدند، به شدت ترسیدند، اما جوان‌ترها کمترین واهمه‌ای به دل راه ندادند. روزنامه حزب ملت ایران همان روز تیتر زد: «گلوله! گلوله! این است پاسخ ملت ایران به قوام‌السلطنه». روزنامه شاهد دکت بقیایی و مجاهدین اسلام هم خیلی تیتراهای تندری زد. روحانیبٔ مجلس، خیلی قوی بود و قوام را مسخره می‌کرد. حزب توده ادعا می‌کند که در قضایای ۳۰ تیر حضور داشته، ولی حرف بیخودی است. آدم باشخصیت و برجسته‌ای که در رأس قیام ۳۰ تیر حضور داشت، آیت‌الله کاشانی بود که همه مردم، بازاری‌ها، دانشگاهی‌ها و… به ایشان اعتماد و اعتقاد داشتند. بقیه اگر کاری هم می‌کردند، زیر این لوا بود. البته نقش احزاب ملی را نباید نادیده گرفت، ولی حرف آیت‌الله کاشانی بالای همه حرف‌ها بود. مخصوصاً که ذر‌های ترس در جثه کوچک او نبود. سراپا شهامت بود و شجاعت. قوام هم می‌دانست که دنیا شرف‌افقی او آیت‌الله کاشانی است. چون اعضای جبهه ملی را خوب می‌شناخت و از سوابق تک‌تکشان خبر داشت. از گذشته‌های دور هم با آیت‌الله کاشانی خرده حساب داشت. انگلیسی‌ها هم که دائماً تبلیغات می‌کردند که پیوند نهضت ملی با دیانت، مسئله‌ساز خواهد شد و باید هر جور شد که این نهضت را کوچک و مخصوصاً آیت‌الله کاشانی را از بدنه نهضت جدا کرد. قوام هم که آدم آدم تند و تیز و به قول شاه قلنبه‌گویی بود که می‌دانست اگر قرار باشد کسی برایش مزاحمت ایجاد کند، او فقط آیت‌الله کاشانی است و بس. در حرف‌هایش از ایشان اسم نمی‌آورد، ولی همه می‌دانستند منظورش چیست. توده‌ای‌ها و روشنفکران هم که از دین و روحانیت دل خوشی نداشتند، دم به دم قوام می‌دادند. الان هم اگر حرف‌های قوام را مطرح کنید، روشنفکرها خیلی خوششان می‌آید.

اختناقی که قوام در روزهای منتهی به ۳۰ تیر ایجاد کرد وحشت‌انگیز تر بود، یا فضای بعد از ۲۸ مرداد؟

اختناق و ترسبی که بعد از ۲۸ مرداد بر جامعه حاکم شد، ابتدا قابل قیاس با ترسبی که قوام سعی کرد در دل‌ها به وجود بیاورد، نبود. اساساً چنان اختناق و ترسبی که پس از کودتا به وجود آمد، در تاریخ معاصر سابقه نداشت. واقعاً نمی‌شد نفس کشید. هر حرکتی ممکن بود مخالفت با شاه تلقی شود و عواقب بسیار سنگینی برای انسان داشته باشد. شاید مردم در روزهای اول از بیانیه قوام کمی ترسیدند، ولی بعد که قضیه کفن پوش‌های قزوین و کرمانشاه و همدان و بقیه شهرها پیش آمد، ترس مردم ریخت و رهبران نهضت هم متوجه شدند که اوضاع برگشته است.

اشاره کردید که در روز ۳۰ تیر در میان مردم بودید. از آن روز اگر خاطره‌ای دارید بد نقل کنید.

من ابتدا تصور نمی‌کردم که آن روز قضیه گلوله و این حرف‌ها در کار باشد. خیال می‌کردم نهایتاً یک تظاهراتی در کار باشد و باتوم و چوبی، ولی به‌محض اینکه پایم را گذاشتم در خیابان اکباتان، صدای مسلسل‌ها را شنیدم. برگشتم و دیدم مردم دارند فرار می‌کنند. من به طرف کوچه دبستان در کوچه نظامیه دویدم. خاطرهای را که هرگز فراموش نخواهم کرد، در باز خانه‌های ایستاده بودند تا مردم به آنها اعتماد کنند و به خانه‌هایشان پناه ببرند. چنین صحنه‌ای بعدها در روزهای منتهی به انقلاب ۵۷ هم تکرار شد.

من تا آن روز نه چنین چیزی دیده، نه شنیده بودم. زن‌ها رفته بودند روی پشت بام‌ها و با صدای بلند یاحسین یاحسین می‌گفتند و با دست اشاره می‌کردند که داخل خانه‌ها برویم و پناه بگیریم. من وقتی به انتهای کوچه دبستان

روزنامه جوان | شماره ۵۴۲۳

رسیدم، دیدم که دارند جنازه می‌آورند. جنازه را در کوچه دبستان دور گرداندند و بعد بردند. من خودم را به خیابان روبه‌روی مسجد سپهسالار رساندم و دیدم دارند از طرف میدان بهارستان جنازه می‌آورند. بعد دیدم که از طرف سرچشمه ماشین‌های ارتشی – که روی آنها برزنت کشیده شده بودند – آمدند. بعد برزنت را عقب زدند و شروع کردند به روی جمعیت شلیک کردن، ولی مردم بدون ترس رفتند جلو. آنها حتی موقعی هم که به کوچه‌ها فرار می‌کردند، جنازه‌ها را رها نمی‌کردند.

شعارهایشان چه بود؟

یا مرگ یا مصدق و مرگ بر قوام.

جنازه‌ها را چه کردند؟

بخشی را بردند به طرف منزل آیت‌الله کاشانی. می‌گفتند اینها شهید هستند و مجتهد شهر باید بگوید که چه کار کنیم. کسی به مردم چنین امری نکرده بود، ولی خودشان روی رابطه معنوی و عاطفی‌ای که با آیت‌الله کاشانی داشتند، به چنین نتیجه‌ای رسیده بودند.

شما هم به‌خانه آیت‌الله کاشانی رفتید؟

بله، من هم دنبال جمعیت به سمت پانمار و منزل آیت‌الله کاشانی رفتم، ولی به قدری شلوغ بود که نتوانستم جلو بروم و ناچار دوباره به میدان بهارستان برگشتم. میدان کمی خلوت‌تر شده بود و به نظر می‌رسید اوضاع دار در طرف می‌کند. ظهر موقعی که با پسرخاله‌ام به طرف خانه برگشتم، در کوچه‌ها شعار دادیم و کسی هم مزاحم ما نشد. عصر حدود ساعت چهار و پنج‌باز به میدان بهارستان آمدیم و دیدیم مردم دارند شهر را اداره می‌کنند. بخشی از مردم سر چهارراه‌ها ایستاده بودند و عبور و مرور را کنترل می‌کردند. رادیو استعفاي قوام را اعلام کرد و وکلای فراکسیون ملی صحبت کردند. هرگز شادی عمیق آن لحظات را از یاد نخواهم برد. واقعاً احساس می‌کردیم پیروز و موفق شده‌ایم. بعد همراه پسرخاله‌ام به بیمارستان رفتمی که عده‌ای کشته‌ها را آنجا برده بودند. مهندس حسینی هم آنجا بود. قبلاً کمکش را می‌کنند. ظهر موقعی که با پسرخاله‌ام به طرف بازار می‌رویم، قوام را در مسجد از ک مجلس ختم گذاشته بودند و دکتر بقیایی صحبت کرد. آن روزها مردم خیلی قبولش داشتند. آن روز از وسط جمعیت یک نفر علیه شاپور علیرضا شعار داد که بقیایی گفت کسانی که شعار می‌دهند از ما نیستند…

به این ترتیب، او را خفه کرد. به نظر شما چرا دکتر مصدق از قوام که مسبب فاجعه ۳۰ تیر بود حمایت کرد و نگذاشت کمیسوین رسیدگی به پرونده‌های ۳۰ تیر کارش را بکنند؟

یکی از سزرگان نهضت ملی چند سال پیش به من گفت وقتی از مصدق خواستند اجازه بدهد قوام را زندانی و اموالش را به نفع شهدای ۳۰ تیر صادر کنند، گفت آخر من چطور می‌توانم کاری را که در جریان آذربایجان، آن همه خدمت به این مملکت کرد، به عنوان خائن دستگیر کنم و به زندان بیندازم؟ به هر حال او هم این طور استدلال می‌کرد. به نظر من کشتارهای ۳۰ تیر به دستور شاه صورت گرفت و مقصر اصلی دربار بود. قوام چندان در این جریان دخالت نداشت. آن روزها هم حال درستی نداشت و مرض احوال بود. البته قوام آدم بد کینه‌ای بود. بقیایی که خیلی تهمت‌ها به قوام زد، چون از سر قضیه حزب دموکرات با او خرده حساب داشت.

رفتارهای مصدق هم در آن مقطع قابل مطالعه است. از یک طرف بالای قبر شهدای ۳۰ تیر می‌رفت و فاتحه می‌خواند، از یک طرف جلوی مجازات عاملان کشتن آنها را می‌گرفت. این دو چگونه با هم جمع می‌شوند؟

هر شب که بالای سر قبرشان نمی‌رفت. چند شب بعد از تدفین شان رفت. بعد هم وصیت کرد او را در کنار آنها دفن کنند که گوش به حرفش ندادند و این کار را نکردند.

دکتر مصدق در قضیه صدور حکم برای به‌ساده اموال و مجازات قوام گفت مجلس در دخالت در قوه قضائیه را ندارد. چطور موقعی که مجلس خلیل طهماسبی را آزاد کرد، داشت؟

در مورد قضیه خلیل طهماسبی در دادگاه به اندازه کافی توضیح داد.

فکر نمی‌کنید در مورد قوام، قوم و خویش‌بازی و رفیق‌بازی مطرح بود؟

خبر، قضیه منع قانونی بود.

موقعی که ح‌ق قانون‌گذاری را از مجلس گرفت چطور؟ تداخل قوه مجریه و مقننه نبود؟

نگرفت. مجلس خودش به او داد! دکتر مصدق قانونی نوشت و می‌داد به مجلس. مجلس اگر می‌خواست تصویب می‌کرد، نمی‌خواست نمی‌کرد!

او به عنوان رئیس قوه مجریه، مگر حق قانون‌گذاری داشته است؟

او که قانون را می‌نوشت، به مجلس که نمی‌گفت حتماً تصویب کنید، وقتی تصویب می‌کردند می‌شد قانون.

به‌شهادت استاد، مجلس در برابر مصدق اختیاری از خود نداشت. اینطور نیست؟

بحثش مفصل است و فرصت زیادی را می‌طلبد.